أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم‌

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم‌

وصلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم مُحَمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ‌

 در حدیث عنوان صحبت از كیفیت تغذیه بود، مطلب به این‌جا رسید كه توجّه به تغذیه باید به نحوی باشد كه موجب بروز وسواس نسبت به این مطلب نشود وگرنه خود همین مسأله یك مانع و رادعی، برای حركت انسان می‌شود.

 به طور كلی در مسأله سیر و سلوك آنچه كه مورد نظر است توجّه به حقیقت كلیه الهیه و حركت به آن سمت و از جزئیات به آن مرتبه سعی و مرتبه كلی است و هرچه انسان را به جزئیات متمایل كند این قضیه موجب سد راه و سد طریق خواهد بود.

 اگر رفقا یادشان باشد قبلًا مثالی زده بودم كه؛ اگر كسی می‌خواهد از یك شهری به جای دیگر برود، برای او علائم راهنمایی و كیفیت اتجاه به آن سمت قرار می‌دهند، مثلًا این‌جا خیابان فلان است، به آن‌جا كه رسیدی تابلویی هست برای خیابان دیگر، و وقتی كه آن مقصد مشخص است انسان بر طبق آن تابلوهای راهنما كه قرار دارد می‌رود و به آن جاده می‌رسد و حركت می‌كند.

 حالا اگر خود انسان رفت و به جای نگاه كردن به تابلو و استفاده از آن‌ها برای تصحیح مسیر، به خود آن اعلان و آن تابلو نگاه كند كه این مثلًا جنسش از چیست؟ آیا چوب است گذاشتند این‌جا كنار خیابان؟ یا آلومینیم است؟ آهن است؟ پلاستیك است؟ كائوچو است؟ یا نمی‌دانم این رنگش چه رنگی است؟ آیا این رنگ خاص است؟ یا این‌كه رنگ منعكس كننده است، نور را برمی‌گرداند و ...، یك دفعه می‌بینید یك ساعت و دو ساعت همینطور مشغول تماشا كردن است و بعد از راه می‌ماند و در آن ساعت مقرر كه باید برسد نمی‌رسد، این را می‌گویند ماندن در جزئیات، خیلی به زبان ساده و قابل تصور برای همگان.

 انسان باید تمام مطالب از امور مادی در این دنیا را به كار بگیرد تا این‌كه آن روح و نفس خود را به استكمال برساند. همه آن مطالب باید در طریق حركت به سوی آن حقیقت كلی و حقیقت سِعی قرار بگیرد.

 اگر انسان بخواهد روی این مسائل تكیه كند در همین مرتبه و در همین افق می‌ماند، در همین‌جا می‌ماند، و اصل حركت سالك گذاشتن و كنار زدن این‌ها است، نه این‌كه به یك انسان بی‌بند و بار و لاابالی تبدیل بشود، نه! آن هم از آن‌طرف پشت بام افتادن است، كه دیگر اصلًا همه چیز را انسان كنار می‌گذارد، نه هیچ آدابی و ترتیبی مجو، هر كاری دل تنگت می‌خواهد بكن، آن كه می‌شود قانون جنگل! و بلبشو. بلكه باید كاملًا رعایت موازین را بكند، به تكالیف باید عمل كند، و به آن‌ها توجه كند.

 یادم است در زمان مرحوم آقا رضوان اللَه علیه این مثال به نظرم آمد، خوب است برای رفقا بگویم چون اطلاع بر این گونه امور لازم است، و بلكه می‌توان گفت از مسائل كلیدی و حیاتی برای سالك در طول راه و در طول مسیر باشد .

 مرحوم آقا در زمان سابق، در مجالسشان هرجا كه موقعیت اقتضاء می‌كرد برای شاگردان و دوستان‌

 مطالبی را بیان می‌كردند و بحمداللَه آن مطالب الی ماشاءاللَه، بیش از آن مقداری كه ما برای راه خود نیاز داریم موجود است و فعلًا هم پاره‌ای از دوستان وفقهم اللَه درصدد برآمدند كه این مطالب را دسته‌بندی كنند، پیاده كنند. خیلی از این مطالب به صورت نوشته بوده، خیلی از آن‌ها را خود بنده ضبط كردم با آن ضبطی كه داشتم و قرار شده كه این‌ها پیاده بشود، مطالبی كه نقل می‌كردند و افرادی كه در آن جلسه بودند این‌ها را می‌نوشتند، البته بنده خودم شخصاً بازنگری می‌كنم چون احتمال خطا و اشتباه هست. گاهی اوقات انسان اشتباهاً یك مطلبی را می‌شنود و نقل می‌كند. و وقتی قرار بر این است كه از بزرگی مطلب نقل بشود حساسیت باید خیلی بیشتر باشد و خیلی باید دقیقتر باشد، این مسأله خیلی مهم است!!.

 در جلسه قبل عنوان یادتان می‌آید چه گفتم؟ چه اشتباه بزرگی بعضی‌ها مرتكب شدند!! و مطالبی را به مرحوم آقا نسبت دادند كه اصلًا صحت نداشته. خیلی مسأله، مسأله مهمی است.

 یك وقتی كسی از یك شخص عادی نقل می‌كند، این هم باید رعایت كند، هر چیزی حساب و كتاب دارد، شما اگر از برادر مؤمنتان یك قضیه نقل می‌كنید گاهی اوقات یك كلمه وقتی كم و زیاد باشد حیثیت، آبرو، عرق او در معرض خدشه و تهدید قرار می‌گیرد و خیلی نسبت به این مسأله توجّه دارید.

 حالا اگر بخواهید كه یك مطلبی را از قول یكی از افراد نزدیكان و منتسبین به خودتان نقل بكنید یا راجع به او یك مطلبی شنیدید، خب این دقت چند برابر می‌شود، چون بالاخره مسأله‌ای است كه به شما بر می‌گردد، ببینید به همین كیفیت و حساسیت و ظرافت مطلب بالا می‌رود تا این‌كه انسان بخواهد یك مطلبی را از یك ولی خدا نقل بكند، این‌جا دیگر شوخی نداریم، این‌جا دیگر مسئله شوخی نیست، یك شخص بزرگی كه یك موقعیت اجتماعی دارد و یك موقعیت معنوی دارد و یك خصوصیت خاص به خود را در بین خیلی از افراد دارد و افراد روی مطالب او حساب باز می‌كنند و روی مسائلی كه از او می‌شنوند ترتیب اثر می‌دهند و آن‌ها ذهنیتشان را براساس ذهنیت و آن معانی و مفاهیمی كه به آن‌ها القاء شده تطبیق می‌كنند اینجا دیگر قضیه شوخی نیست.

 همین قضیه برود بالا فرض بكنید كه به امام علیه السلام مسأله منتهی بشود، ببینید چقدر ... امام كه آن دیگر جای خود دارد، كلام امام دیگر حجیتش حجیت الهی است، این هم همینطور، این هم كلام ولی خدا حجیتش الهی است، منتهی آن در یك مرتبه خیلی بالاتر و دقیقتر و عمیقتر.

 همین قضیه را حالا به قرآن نسبت داده بشود، خب می‌بینید همین طور مسأله، دقتش و اهتمامش بیشتر می شود. پس بنابراین ما همین طوری بلند شویم بیاییم یك حرفی را از یك ولی خدا نقل كنیم بدون این‌كه راجع به اطرافش تحقیق كنیم، ببینیم آیا ما این مطلب را كه شنیدیم درست شنیدیم؟ كی شنیدیم؟ در چه برهه‌ای؟ در چه زمانی؟ در چه ظرفی؟ در چه اقتضایی؟ آدم یك حرف را در ده تا مجلس ده جور مختلف می‌زند، ده قسم مختلف می‌زند، برحسب استعدادات و ظرفیت و اقتضاء آن مجلس انسان مطلب را مختلف نقل می‌كند، در بعضی از مطالب فرمودند: المجالس بالامانات.

 گاهی اوقات من یك مطلبی را برای چند نفر خصوصی نقل می‌كنم بعد می‌بینم این مطلب پخش شد، آقاجان اگر می‌خواهید من به شما بگویم نباید پخش بشود، اگر پخش شود، نمی‌گویم! اگر بخواهد این مطلب ...، چون صلاح نیست هر حرفی را انسان به هر كسی بزند، صلاح نیست هر حرفی منتشر بشود، مگر هر چیزی باید منتشر شود؟ نه.

 مرحوم آقا مطالبی به بنده فرموده‌اند كه تا الآن جرئت نكردم بگویم، حالا كی زمانش برسد، كی وقتش برسد، خدا می‌داند، آن را خدا می‌داند. این مسأله خیلی مسأله مهمی است كه؛ انسان بیاید یك حرفی را به یك ولی خدا نسبت بدهد، كه اولًا در نقل او اشتباه كرده، بعداً موقعیت را در نظر [نگیرد]، من در آن جلسه قبل گفتم مرحوم آقای بیست و پنج ساله با مرحوم آقای هفتاد ساله یكی است؟ آیا یكی است؟ خنده‌دار است.

 مرحوم آقا در سن سی سالگی با مرحوم آقای در سن شصت و هفت سالگی و شصت هشت سالگی یك رتبه دارند؟ بنده مطالب بسیاری شنیدم از ایشان در آن ایام جوانی و یا مثلًا تا حدودی موقعیتی كه ایشان پا به سن گذاشتند كه در آخر عمر نظرشان را تغییر دادند. چه اشكال دارد؟ مگر ما امام هستیم؟ مگر ما معصوم هستیم؟ من الآن یك حرفی را می‌زنم ممكن است اشتباه باشد، دو سال دیگر می‌آیم تصحیح می‌كنم، می‌گویم این‌جای این مطلبم ایراد دارد و الآن تصحیح كردم هیچ ایرادی هم ندارد و افتخار هم می‌كنم. مگر من معصوم هستم؟ كه حالا یك اشتباهی را بكنم بعداً هم تا آخر عمرم روی اشتباهم بایستم این درست است؟ خیلی آدم نادان و ابلهی باید باشم كه ...

 اصلًا چه كسی همچنین توقعی را از من دارد؟ جبرئیل دارد؟! پیغمبر صلی اللَه علیه و آله دارد؟! امام زمان علیه السلام دارد؟! آن‌ها می‌گویند آقا شما آدم معمولی هستی حرفت را بزن، فهمیدی اشتباه كردی عوض كن! تو یك آدم معمولی هستی تو كه مثل من امام زمان نیستی، هزار سال هم بگذرد به گرد ما هم نمی‌رسی، حالا كه اینطور هستی حرفی كه به نظرت می‌آید بزن، مطلبی كه به نظرت صحیح می‌آید بگو و هیچ اشكالی هم ندارد، بعداً هم كه فهمیدی اشتباه است بیا حرفت را پس بگیر، طبیعی است، خب این چه اشكال دارد؟

 نه به پایمان گناه می‌نویسند، نه كتكمان می‌زنند، نه آن دنیا بازخواست می‌كنند، هیچی! تازه صواب هم به ما می‌دهند، آفرین، حرفی را كه اشتباه زدی بیا تصحیح كن و همانطوری كه بارها بنده خدمت رفقا گفتم اثر اولی این تصحیح به خود شخص برمی‌گردد، اصلًا گاهی از اوقات عمداً خدا مثل این‌كه یك اشتباهی را به وجود می‌آورد برای یك شخصی تا این‌كه برود بعداً تصحیح كند آن‌وقت یك چیزی گیرش بیاید، آن‌وقت یك چیزی تازه گیرش می‌آید، آن‌وقت است كه یك چیزی بهش می‌دهند. توجه می‌كنید؟!

 خب این مسائل، مسائلی است كه خب إن شاءاللَه در اختیار رفقا قرار می‌گیرد، این‌ها منتشر می‌شود و نسبت به این‌ها یك بازنگری می‌شود. و بسیاری را من خودم، وقتی می‌خوانم می‌بینم عجب! عجب چیزهایی در آن‌ها است، ایشان عجب نكته‌هایی را در این‌ها تذكر داده‌اند، من بعد از پنجاه و هشت سال خودم الآن تكان‌

 می‌خورم، تكان می‌خورم!، انگار این مطلب را اصلًا ما نشنیدیم و این نكته به نظر نرسیده.

 علی كل حال توجه كنید، مرحوم آقا می‌آمدند صحبت می‌كردند، حالا كه صحبت به این‌جا رسید، گرچه من قصد نداشتم این مطالب را بگویم ولی مطلب خیلی دقیق است رفقا خیلی توجّه كنند! كه این خیلی مسأله حیاتی است.

 مرحوم آقا برای افراد و برای اشخاص صحبت می‌كردند، افرادی بودند كه از راه دور می‌آمدند، از اصفهان می‌آمدند، از شیراز می‌آمدند، از تبریز می‌آمدند، از ارومیه می‌آمدند، از خارج از ایران می‌آمدند، خب مگر این‌ها چقدر آقا را می‌دیدند؟ شخص مثلًا در عرض سال سه دفعه می‌آید ایشان را می‌بیند، یك دفعه می‌آید می‌بیند، آن هم در همین مجلس می‌آید برخورد می‌كند، مصادف می شود با سخنان آقا، درست شد؟ پس چی كار كند؟ باید چی كار كند؟

 تمام گوشش را، تمام ذهنش را و تمام حواسش را صرف كند برای این كلامی كه از دهان ایشان بیرون می‌آید؟ از كلام ایشان، روی هوا بزند، مطلبی را كه می‌گویند روی هوا بزند و بگیرد و مواظب باشد. من می‌دیدم این‌ها به جای گوش دادن به حرف‌های آقا، فقط به آن ظرف میوه آقا چشم دوختند كه در این ظرف میوه یك چهارم گلابی مانده، این جلسه تمام بشود زود بروم این گلابی را بردارم و بخورم! این‌ها چیست؟ خیالات، توهمات، تو باید به حرف آقا نگاه كنی ببینی ایشان چه دارد می‌گوید، گلابی بابا همه جا پیدا می‌شود، سیب همه جا پیدا می‌شود، یا آن ته مانده آب همه جا پیدا می‌شود.

 حالا از این آب می‌خورم ته‌اش بماند یا نماند، شما چی كار می‌كنید؟ می‌گویید آقا، آقا بگذار صحبت عنوانش تمام بشود برود بالا بیاییم و این تهش را ...، نه آقاجان این‌ها همش گیر كردن در ظاهر است، به جای این‌كه شما به حرف من نگاه كنی، ببینید من چه دارم می‌گویم، و از كه می‌گویم، چه مطالبی الآن امشب خدا تقدیر كرده كه این مطالب را ما بشنویم، به جای این چشمتان به این لیوان آب است؟! چقدر این لیوان آب را من می‌خورم، تهش را می‌گذارم یا نمی‌گذارم؟! توجه می‌كنید؟

 این‌ها چیست؟ همه غلط است، حالا نمی‌گویم آن بد است، به دنبال این مسأله بودن بد است، چیزی گیر ما نمی‌آید! در این قضیه چیزی گیر ما نمی‌آید، تو به جای این‌كه نگاه كنی ببینی چه مطلبی دارد گفته می‌شود و ببری زندگیت را تصحیح كنی، دنبال این هستی كه آن رختخوابی كه آقا توش خوابیده، فردا آن رختخواب را بنده بخواهم و بیایم بخرم و ببرم، من توش بخوابم.

 آن متكایی كه آقا گذاشته زیر سرش، آن متكا را من بیایم زیر سرم بگذارم، این چیست؟ این عوض كردن طلا با خرمهره است، تعویض جواهر شاهوار با یك مس و برنز است، این است قضیه.

 بله، اگر آن متكایی و آن پتویی كه آقا انداخته یا فلان ولی خد آقا توش خوابیده، آمدند بهت دادند بگو ان شاء اللَه، الحمدلله خدا را شكر حالا ما این را می‌گذاریم زیر سرمان و می‌خوابیم، خیلی خب.

 در سابق و در زمان مرحوم آقا ما اصلًا دنبال این حرف‌ها نبودیم، اصلًا در زمان مرحوم آقا كه تشكش و

 متكایش ایشان را برداریم، بابا با تشك و پتو و لحاف چیزی گیر كسی نمی‌آید، توجه كردید؟

 پتو چیزی گیر آدم نمی‌آورد، متكا چیزی گیر آدم نمی‌آورد، بلكه آدم را از آن اوجی كه باید بگیرد می‌آورد پایین، در همین سطح ته مانده آب و ته مانده گلابی و سیب و ته مانده چایی و در همین سطح می‌آورد پایین و انسان را نگه می‌دارد، اینگونه افراد صد سال با یك ولی خدا باشند قدم از قدم برنمی‌دارند.

 بله، یك وقتی خود ولی خدا می گوید آقا این انگشتر را بگیر دستت كن، بسیار خب، آقا این عبا را بگیرید، یك موقع عبایشون را می‌دادند به این، گاهی اوقات هم به آن، كه آقا این عبا را بگیرید.

 یكی از افراد بود آمد پیش مرحوم آقا، آقا من یك عبایی از آقای حداد از شما می‌خواهم كه سالیان سال ایشان این عبا را روی دوششان انداختند. خدا بیامرزد فوت كرده، توجه می‌كنید؟ مرحوم آقا یك عبا كه آقای حداد به ایشان داده بودند، عبای سیاه و اتفاقاً زمستانی هم بود من می‌دیدم ایشان می‌پوشند این عبا را و گاهی اوقات هم نمی‌پوشند، برای نماز و این چیزها، توجه می‌كنید؟ برداشتند رفتند آن را آوردند و گفتند بفرمایید. چقدر این عبا كمكش كرد؟

 ایشان در زمان بعد از مرحوم آقا از جمله افرادی بود كه در خراب كردن جو و فضا و سخن‌چینی و فلان، نقش بسیار موثری را ایفا كرد، این عبا چقدر به تو كمك كرد؟ چقدر به فهم تو كمك كرد؟ چقدر كمك كرد؟ چقدر این عبا به تصحیح فكرت كمك كرد، ما دیدیم دیگر، إن شاءاللَه خدا از تقصیراتش بگذرد، بالاخره ما چرا بیاییم نفرین كنیم، خدا او را ببخشد، خدا كه ارحم الراحمین است، چی از خدا كم می‌شود!

 ولی این مسأله است، آن‌ها در زمان حیات مرحوم آقا رضوان اللَه علیه بردند و سهمشان را گرفتند كه به این مطالب توجه نداشتند، به حرف توجه داشتند، به ملاك توجه می‌كردند، به مبنا توجه می‌كردند، می‌آمدند یك گوشه می‌نشستند ببینم این آقا چی می‌گوید، دشتشان را بگیرند و بروند و بهش ترتیب اثر بدهند، توجه می‌كنید؟

 آنی كه دنبال این مسائل است، همین‌ها او را نگه می‌دارد، او را در همین مطالب گیر می‌اندازد! حالا نمی‌گویم این‌ها بد است، همانطوری كه عرض كردم بد نیست. بالاخره انسان حالا چایی ولی خدا را بخورد یا این‌كه عبایی كه آن می‌اندازد روی دوشش بپوشد خب این چه اشكال دارد خیلی هم خوب است. ولی نباید همه چیز این بشود كه؛ من عبای ولی خدا را ازش گرفتم و انداختم، بعد هم بیاید آویزان كند و به بقیه بگوید: این عبا را می‌بینی این‌جا؟ این برای آقاست، آقای حداد چند سال هم ایشان باهاش نماز می‌خواندند، آن یكی می‌آید در خانه آن عبا را می‌بینی؟ ببین یك وقتی از دست نرود، من! من آن عبا را از آقا گرفتم، آن یكی بیاید ...

 شنیدم یك بنده خدایی در یك كشوری غیر ایران، یك عمامه مرحوم حداد، مرحوم آقا به ایشان داده بودند عمامه سبزشان را، یك عمامه سبزی نمی‌دانم سبز یا سیاه. حالا این گذاشته روی طاقچه، در یكی از همین كشورها، آن‌وقت جلسه هم دارد و فلان دارد، افراد كه می‌آمدند؛ به آن‌ها می گفت كه عمامه را آقا به من‌

 دادند، این عمامه را، این از آقاست.

 چند نفری بودند خلاصه وقتی این حرف را به من زدند البته این‌جا جایش نیست بنده یك پاسخی دادم، گفتم اگر قرار است این عمامه كه انتصاب به آقا داشته باشد باعث شرف بشود آن‌وقت پس بنابراین دیگر روی خیلی چیزها می‌شود حساب كرد! حالا بماند.

 خب توجه كردید؟ در حالی كه الآن من خودم می‌بینم كه هستم، چی هستم، چقدر نزدیكم، چقدر دورم، چقدر گیر دارم، خودم بهتر [می دانم‌]، نیازی ندارم به این‌كه بردارم با نشان دادن عمامه پدرمان بله خب چیزهایی هست پیراهن و شلوار پدرمان و این‌ها كه مثلًا ما این را داریم، ما این را این‌جا داریم، این‌هایی كه تو داری چقدرش به دردت می‌خورد، چقدر از این‌ها را در قبرت می‌گذارند، كه اگر در قبر هم بگذارند برایت فایده‌ای ندارد، نتیجه‌ای برایت ندارد.

 ملائكه كه نمی‌آیند نگاه به لباس كنند، ملائكه می‌آیند نگاه به عقلت می‌كنند، نگاه به دینت می‌كنند، نگاه به فهمت می‌كنند، نگاه به عملت می‌كنند، به آن‌ها نگاه می كنند، مگر سر ملائكه نكیر و منكر را می‌توانی گول بزنی؟ می‌گوید نگاه كنید لباس ولی خدا را من كفن كردم، لباس ولی خدا به تو چه مربوط است. كفن كردی؟ خب آن تن اون، چه ربطی به تو دارد، بی‌خود كردی كفن كردی!. من عبای ولی خدا الآن زیر سرم است، گذاشتم زیر سرم، روی این خوابیدم، می‌گویند عبای ولی خدا بوده تو را چه صَنَم؟ به تو چه كه حالا این عبای ولی خداست. توجه می‌كنید؟

 خیلی مطالب دقیق است، نكات اساسی راه در این مطالب نهفته است، كه چطور انسان از فرصتی كه خدا به او داده در یك برهه زمان از آن فرصت استفاده نكند و به جای او بیاید به آن مطالب و مسائلی بپردازد كه بهره او از این‌ها كم باشد، كم باشد! به اضافه چیزهایی كه ما در این مدت اینقدر دیدیم، افرادی كه به بزرگان نزدیك بودند، بنده سراغ دارم كسی را كه حتی لباس‌های استادش را می‌گرفت و می‌پوشید، همین شخص همان كسی است كه مرحوم آقا فرمودند در اواخر عمر مورد طرد استادش واقع شد و رفت در جهنم، رفت كه رفت! خب دیگر از این بالاتر؟ این همان است.

 و عجیب این‌جاست كه من همان موقع سنم هفده سال بود، خیلی جوان بودیم، وقتی این چیزها را ازش می‌شنیدم تعجب می‌كردم، این مطالب بهم نمی‌چسبد، این مسائل را نمی‌توانم بپذیرم، نمی‌توانم این مطالب را به این كیفیت ادراك كنم.

 از جمله مطالبی را كه انسان باید نسبت به او دقت داشته باشد و اهتمام داشته باشد مسأله تغذیه است، بالاخره انسان در این دنیا باید برای امرار بقاء خودش نیاز به تغذیه دارد، چه چیزی برای او بد است، چه خوب است، چه صلاح است و چگونه خودش را حفظ كند، رعایت بهداشت و رعایت فضایی كه در او زندگی می‌كند، نسبت به بدن خودش، مكلف است و اصلًا واجب است. وجوب شرعی دارد كه به این‌ها بپردازد، ولی مسأله تغذیه همه چیز نیست، كه انسان تمام سیر و سلوك را در این نقطه جمع كند و آن نانی را كه می‌خواهد

 بخورد آن در سلوك او تاثیرگذار خواهد بود. نخیر! اینجوری نیست، آن برنجی را كه دارد می‌خورد، بلند شود برود این برنج از كجا آمده؟ در كجا كاشتن؟ چطوری آبش دادند؟ چه كسی متصدی بوده؟ كدام كارخانه رفته؟ این كه نشد، این همان قضیه است منتهی در این بُعد.

 آن چیزی را كه به ما گفتند، این است كه برای نان حلال باید تلاش كرد، غذا باید حلال باشد، مسائل شرعیش باید رعایت شده باشد، تكالیفش شرعی، نسبت به آن رعایت شده باشد، غَل و غَش در معامله نباید باشد، انسان باید در كار و در كسب صادق باشد، با صفا باشد، راست بگوید.

 در همان زمان مرحوم آقا ما با بعضی از دوستان ایشان و شاگردان ایشان برخورد می‌كردیم، كه این‌ها در خود كسب نسبت به رفیق خودشان كتمان می‌كردند، اخفاء می‌كردند، مطالبی را بیان نمی‌كردند. آیا این درست است؟ قضیه این است؟ مسأله این است؟ پس این حرف‌ها را آن‌ها برای كه می‌زدند؟ این شب‌ها سه‌شنبه‌ای كه آن‌ها داشتند پس برای كه بوده؟ این جلسات جمعه‌ای كه داشتند برای كه بوده؟ الآن گاهی كه برخورد می‌كنم با این اشخاص نگاه می‌كنم می‌بینم، نه، نه! حیف، حیف كه آن‌طوری كه باید و شاید به آن مطالب توجه نشد، آن‌وقت همان آقایی كه آن عمل را توی شركت، توی كار انجام می‌دهد برای این‌كه ته چایی آقا را بخورد بر همدیگر سبقت می‌گرفت، چه فایده! تو به جای این‌كه ته چایی ایشان را بخوری بلند شو برو در عملت، در كارت، در كسبت آن را درست كن، آن را اگر درست كردی نفع می‌بری، ته چایی نفع ندارد، اگر ته چایی امام زمان علیه السلام را هم بخوری تا وقتی كه به دستوراتش عمل نكنی نفع ندارد.

 بله به دستوراتش عمل بكن ته چایی او را هم بخور آن‌وقت ببین دیگر نور علی نور می‌شود، مهم آن است، مهم پرداختن به آن مبنا و حركت است، لذا در این قضیه ما می‌بینیم خیلی‌ها دچار وسواس می‌شوند، بعضی‌ها از اینطرف كه اصلًا توجهی ندارند كه این مال از كجا آمده به چه كیفیت آمده و به طور كلی بعضی‌ها هم از آنطرف، كه برویم دقت كنیم و مته روی خشخاش بگذاریم.

 این وسواس موجب این آفتی است كه با وجود آن اگر سالك هشتصد سال سیر و سلوك كند نمی‌تواند حركت بكند، هزار سال حركت بكند نمی‌تواند، و می‌آید سایر مطالب را می‌گیرد، سایر روزنه‌ها را می‌گیرد، در جهات مختلف نفس رسوخ می‌كند، فعلًا مسأله تغذیه است، بعد می‌رسد به یك جای دیگر.

 یك دفعه یكی از دوستان مرحوم آقا آمده بود منزل، روز عاشورا بوده یا روز عرفه این قضیه را یا خود مرحوم آقا برای بنده نقل كردند یا این‌كه خودم شاهد بودم، آن زمان‌ها روز عرفه كه بنده نبودم ظاهراً این قضیه را خودشان برای بنده نقل كردند بعد رفته بود غسل كند در وسط غسل درب را باز كرده به افرادی كه آن‌جا بودند، می‌گفتند: آی آقای فلان و آی آقای فلان، آیا این آبی كه الآن دارد می‌آید كر است یا كره است!

 تو داری در خانه یك عارف غسل می‌كنی، وسط چیز دنبال این كه آی نكند این آب حالا كر نباشد و تكلیفمان چیست؟! و حالا چطوری غسل بكنیم و نمی‌دانم چه كار بكنیم؟!!

 ببینید وقتی وسواس بخواهد بیاید، می‌آید توی منزل یك عارف و یك ولی خدا، می‌آید آن‌جا هم نفوذ می‌كند، داد می‌زد آیا این آب كر است، مرحوم آقا می‌خندید و می گفت: نخیر كر نیست آقا. حالا برو هر كاری می‌خواهی بكن، سربه سرش می‌گذاشتند بیچاره را، خب حالا كر نیست چی كار می‌خواهی بكنی؟ یعنی می‌آید نفس را می‌گیرد، تو آن‌وقت در منزل یك ولی خدا با وسواس شك داری زندگی می‌كنی؟ با وسواس و شك داری زندگی می‌كنی!!

 مگر همین ولی خدا با همین آب غسل نمی‌كند؟ مگر با همین آب وضو نمی‌گیرد؟، مگر با همین آب وضو نمی‌گیرد؟ این وسواس می آید در دین انسان تاثیر می‌گذارد، دین انسان را دستخوش اضطراب قرار می‌دهد، در زمان مرحوم آقا یك نفر آمده بود جلوی یك جمعی، می‌گفت آقا اگر ما ببینیم یكی از مراجع اعلم بود از استاد انسان، تكلیف انسان نسبت به تكالیفش و نسبت به چیز چه خواهد بود؟ من هم گفتم هیچی، بلند می‌شود می‌رود پیش همان و استادش را هم می‌گذارد كنار، دستش را هم می‌بوسد می‌گوید خداحافظ، حالا كه شما علمیتت به اندازه دیگری نیست، پس او بهتر می‌تواند مرا نسبت به تكالیفم آشنا كند و راه را بهتر نشان بدهد.

 ببینید بدبخت در وسواس به كجا رسیده، البته من خب یك جور دیگر فنی جواب دادم، گفتم شما اعلمیت را به چی می‌دانید؟ اگر اعلمیت به محفوظات و فلان و جمع كردن كتب است، خب بله یكی ممكن است عمرش صد سال باشد تبعاً بیشتر خوانده، اگر اعلمیت رسیدن به مطلب است خب آن یك حرف دیگر است، پس آن دیگر جای این حرف‌ها نیست.

 یعنی می‌آید در دین، در ارتباط، در ارتباط با راه، با سلوك كه باید محكم باشد تا جلو برود، باید بدون تردید باشد تا جلو برود. آن بیماری كه می‌رود پیش یك پزشك و بعد شك می‌كند و وسواس می‌كند در نسخه‌ای كه پزشك تجویز كرده، آن دیگر نمی‌تواند برود داروخانه و نسخه را به آن داروخانه ارائه بدهد و همین طور می‌ماند در خیابان، بروم نروم، بروم نروم، بروم در داروخانه یا نروم و همین طور می‌ایستد، مرض هم بعد او را از پا می‌اندازد، یا این‌كه آن داروخانه ساعت ده شب می‌شود و دیگر در را می‌بندد می‌رود در منزلش، و وقتی تصمیم می‌گیرد كه درب داروخانه بسته شده، این می‌شود چه؟ این می‌شود وسواس، این می‌شود احتیاط بی‌جا، كه انسان بیاید و به جای این‌كه از این مطلب به عنوان یك وسیله استفاده كند خود همین قضیه برای او موضوعیت پیدا می‌كند و همان‌جا می‌ایستد.

 استاد من اعلم است یا فلان مرجع اعلم است، استاد من اعلم است یا آن، اینی كه می‌گوید اینجور نماز بخوان راست می گوید یا اینی كه آنطور می‌گوید راست می‌گوید، اینی كه می‌گوید اینجور حج انجام بده راست می‌گوید یا اینی كه می‌گوید اینطور انجام بده راست می‌گوید!

 یك شخصی یكی دو سال پیش تماس گرفته بود و گفت آقا من داشتم طواف می‌كردم آمدند به من تَنه زدند و من برگشتم، چه كنم؟ گفتم طوافت درست است، گفت آخه همه می‌گویند طواف باطل است، من هم‌

 گفتم خب طوافت باطل است. گفتم خودت می‌گویی و اگر از من می‌پرسی پس چرا می‌گویی همه می‌گویند، اگر همه می‌گویند پس چرا از من می‌پرسی. گفت چه كار كنم؟ گفتم برو هر چه كه همه می‌گویند گوش بده! هر چه همه می‌گویند؛ برو دوباره طواف انجام بده!.

 من به تو می‌گویم اگر شش دور هم در طواف چرخیدی طوری نیست، این را بنده می‌گویم كسی دیگر چیز دیگر می‌گوید بفرماید، برو گوش بده، گوش بده، اصراری نیست، هیچ اصراری نیست. برو به همان توجه كن. برو به همان عمل كن. [وسواس‌] در دین می‌آید تاثیر می‌گذارد، در حج آنطور می‌گوید.

 او می‌گوید نماز را در اوایل وقت وقتی كه قرص خورشید استتار پیدا كرد می‌توانی نماز مغرب را بخوانی، او می‌گوید نه آقا یك ربع تا بیست دقیقه صبر كنید و نمی‌دانم حمره، قرمزی، از كجا بیاید و نمی‌دانم به كجا برسد. توجه می‌كنید؟!

 مرحوم قاضی یك فرد عادی نبود، وقتی كه در مجالس نجف وارد می‌شد تمام علماء همه سكوت می‌كردند ابَهت و جلال ایشان آن‌چنان فضا را در سیطره خودش و هیمنه خودش قرار می داد كه نَفَس از كسی در نمی‌آمد، یك فرد عادی نبود، در بین شاگردان مرحوم قاضی افرادی بودند كه در عین ارتباط با مرحوم قاضی از شخص دیگر تقلید می كردند. شما یك مرحوم قاضی می‌گویید و یك شاگردانی حالا مثلًا چه شده، این‌ها وقتی كه موقع نماز مغرب شد، می‌گفتند كه آقا یك قدری صبر كنید چون از ما از سید ابوالحسن اصفهانی تقلید می‌كنیم، آقا صبر كنید یك ربعی هم كه ما هم بتوانیم از محضرتان بهره‌مند بشویم و استفاده كنیم، ما هم بهره‌مند بشویم!!

 ماشاءاللَه به این شعور، ماشاءاللَه به این ادراك، واقعاً این زیرخاكی‌ها از كجا درآمده بودند، بندگان خدا آن‌ها صبر می‌كردند و حرفی نمی‌زدند و می‌خندیدند، می‌گفت چَشم. بیچاره آقای قاضی یك ربع، بیست دقیقه، همین طور در سجاده می‌نشست تا این‌كه آقایان فیض ببرند، موقع نماز چیز بشود، فیض ببرند. توجه می‌كنید؟!!

 یكی از اشكالات بزرگ كه مرحوم پدر ما در آن زمان در یكی از مجالس كه با علامه طباطبایی رضوان اللَه علیه مطرح می‌كردند این قضیه بود، ایشان می‌گفتند چطور می‌شود یك نفر بیاید و آخرت خودش را به دست یك شخصی بسپرد معنا این است دیگر و در عین حال بلند شود بیاید برایش تكلیف روشن كند. آقا صبر كن مثلًا فرض بكنید كه اینجوری بشود، این‌ها چطوری با هم جور درمی‌آید؟ و آن هم تضمین كرده كه بسیار خب بنده می‌پذیرم دین تو را می‌پذیرم، سعادت تو را می‌پذیرم و تضمین می‌كنم و بهت گارانتی می‌دهم غیر از این؟ بالاتر از این؟ روز قیامت بیا جلوی من را بگیر اگر خلاف كردی بیا بگیر، خودم دارم می‌گویم، خودم دارم می‌گویم بیا بگیر، توجه می‌كنید؟ ولی در عین حال با تمام این‌ها باز در دلش چیست؟ شك است، این مال همان وسواس است، نمی‌تواند پایش را محكم كند، این پیش مرحوم قاضی باشد همین است، به‌

 مرحوم حداد هم برسد همین است، به مرحوم آقا هم برسد همین است. فقط آن موقع مویش سیاه بود یا اصلًا مو داشت یا نداشت بعداً كم كم موهایش سفید شد و فلان و این حرف‌ها، حالا تمام موها سفید ولی فهم همان، دست نخورده، آكبند. به به! هیچ دست نخورده، ریش سفید شده، قد خمیده شده، توان رفته، عصا به دست می‌گیرد، مغز همان است، فهم همان است، لذا الآن بیایید او را یك كنكاش كنید تحقیق كنید در افكارش، همان است، همان است.

 چندی پیش بود توفیق پیدا كرده بودیم رفتیم سفر عتبات. در نجف یك مجلسی بود، گفتند بعضی از افراد می‌خواهند شما را ببینند از اشخاصی كه خب بسیار فرد محترمی بود ما را دعوت كرد و ما هم رفتیم، یك بنده خدایی آن‌جا بود پیرمردی بود خب معلوم بود كه نورانی است و به اصطلاح صفایی دارد، اما وقتی نگاهش می‌كردیم خب حالا این صفا و نورانیت جای خود، حالا ببینیم چی می‌خواهد بگوید تا این‌جایش بد نبود، تا این‌جایش. ولی آقا نیاورد آن روزی كه وقتی مشغول به صحبت شد دیگر چیزی نماند بود بزنم در سرم ای وای، ای وای! ای وای، ای وای! با فلان كس برخورد كرده با فلان كس دیده، با چه افرادی چیز كرده، دیگر اواخر كار دیگر همچین زده بود به اوت كه دیگر گفتم بسه دیگر خیلی ممنون به اندازه كافی استفاده كردیم، فرمایشی ندارید؟ بلند شدیم آمدیم بیرون و آن افرادی كه آن‌جا بودند، از دوستانی كه در آن‌جا بودند آمدند بیرون، آقا این‌ها دست را گرفته بودند به دلشان و داشتند از خنده زمین می‌خوردند.

 ببینید نود سال سن است، چقدر فهم دارد؟ چقدر درك دارد؟ چقدر ذهنش باز شده؟ هیچی، فلانی خواب دید كه فلان چیز خواهد شد، فلانی در مكاشفه دید كه اینجور خواهد شد، بعد همان دوستانی كه در آن‌جا بودند آمدند ایراد گرفتند. گفتند آقا این مكاشفه‌ای كه شده این‌كه برخلاف آنچه كه در خارج است؟! می‌گویند نه، خلاف بهتان گفتند، گفتم آقا بنده خودم در ایرانم، به بنده هم خلاف گفتند؟ بنده خودم! چه می‌گویی؟!

 حالا این كسی كه تمام نمازهای یومیه‌اش در سر وقت هست، تمام نوافل این نمازها را هم می‌خواند، نماز شبش یك وقت ترك نمی‌شود، غیر از آن هم هر وقت گیر می‌آورد نماز می‌خواند، می‌دیدند این آقا در صحن دارد نماز می‌خواند، در خیابان دارد نماز می‌خواند، هر كجا، این‌ها چقدر به او اضافه كرد؟ آیا نماز خواندن مسأله را تمام می‌كند؟ هی بخوان و بخوان دِ بخوان، این‌ها به جای خود، بابا، برو ببین این نمازی كه داری می‌خوانی برای كه می‌خوانی؟ در مقابل كه ایستادی؟ چه ارتباطی بین خودت و بین خدا برقرار كردی كه الآن می‌خواهی بگویی اللَه اكبر، یا همین! هی می‌ایستی می‌گویی اللَه اكبر، خب این اللَه اكبر با این اللَه اكبر بچه سه ساله كه می‌آید از تو هم تقلید می‌كند، او هم می‌گوید اللَه اكبر، فرقی نمی‌گذارد؟!

 این بنده زاده كوچكتر، سومی، ایشان كوچیك بود سه ساله بود، با مادرش رفته بود مكه برای عمره، وقتی برگشته بود من می‌گفتم اللَه اكبر او هم دستهایش را اینطوری می‌كرد، گفتم رفتی بچم را هم سنی كردی و آوردی، دستت درد نكنه دیگر، دست‌هایش را اینجوری می‌كرد.

 خب این اللَه اكبر با این هیچ تفاوتی ندارد هر دو تقلید است، هر دو تقلید است، هیچ تفاوتی نمی‌كند. یا آن‌كه بزرگان می‌گویند: وقتی می‌خواهی نماز بخوانی پنج دقیقه بنشین و فكر كن، ببین خدا كجاست؟ خدا روبرویت است، خدا پشت سرت است، خدا بالاست، پایین است، تو می‌خواهی چطوری ارتباط برقرار كنی؟ خدا را در كدام ظرفیت از موقعیت خودت و اطراف خودت و فضای خودت قرار می‌دهی؟ یك خرده فكر كنی آن‌وقت می‌بینی خدا اصلًا نه بالاست نه پایین است، نه چپ است، نه راست است، نه پشت است، نه اینطرف است، در همان وجود توست كه الآن می‌خواهی نسبت به آن تعظیم كنی. البته خب كار دارد، نمی‌خواهیم بگوییم به همین راحتی است!

 حركت باید به آن سمت باشد، بزرگان ما را به آن سمت حركت می دهند، آن‌وقت نفس جزئیات را می‌بُرد، تعلقات را می‌بُرد، از این مسائل جزئی عبور می‌كند، از این تشخصات و تعینات رد می‌شود بعد به آن مرتبه سِعی و مرتبه اطلاقی و مرتبه كلی می‌رسد.

 لذا بزرگان همیشه می‌فرمودند: وقتی كه می‌خواهی غذا بخورید دنبال این نباشید، مثلًا سؤال می‌كنند آقا ما فلان جا داریم [می رویم‌]، نمی‌دانیم خمس می‌دهد؟ یا نمی‌دانیم غذایی كه می‌خوریم چطوری است؟ گفتم نیاز نیست شما بپرسید، برای چی می‌پرسید؟ حمل به صحت بكنید، می‌گویند بالاخره ما احتمال می‌دهیم، خب بدهید، احتمال بدهید، كه به شما تكلیف كرده كه حالا بپرسید؟ آقا این خانواده اینطور است، اینطور است، بله یك وقتی برای شما ثابت می‌شود، مسلم می‌شود آن حكم دیگر را دارد، یك مسأله دیگری است و حكم خاص خودش را دارد، ولی وقتی كه هنوز ثابت نشده، تحقیق و تفحص چرا؟ برای چه؟ این آن‌وقت می‌شود ماندن، می‌شود گیر كردن، این می‌شود توقف در این‌جا.

 اما اگر آمد و از این مرتبه رد شد، خبر ندارید كه از خیلی چیزها رد شده، فقط این قضیه نیست، نفسش آمده خیلی از پرده‌ها را كنار زده، یك قضیه اتفاق افتاده، ولی اثری كه باید روی نفس بگذارد یك اثر عمقی بوده، كه در سایر موارد می‌آید به دادش می‌رسد. در آن مسائل، در آن موارد می‌آید به دادش می‌رسد.

 پشت سر یكی می‌خواهید نماز بخوانید، آقا برویم تحقیق كنیم این آدم عادلی هست یا نیست، چه كار می‌كند؟ شغلش چیست؟ كاره‌ای است؟ فلان است، از معمومین سؤال می‌كنند خودم دیدم‌ها، دیدم از معمومین می‌رود سؤال می‌كند، آقا راستی این چه كاره است، غیر از امام جماعتی شغلی، مسأله‌ای، اداره‌ای، نهادی، سازمانی، فلانی این چه و چه دارد یا ندارد؟ عجب! پس چون در آن‌جاست، من می‌روم فُرادی می‌خوانم، آقا می‌بینی یك آدم ظاهر الصلاح است دارد نماز می‌خواند شما هم پشت سرش بخوانید، به جای پرداختن به خدا چرا به بنده او پرداختی؟ در موقع نماز كه تو باید به خدا بپردازی، به او باید توجه كنی، چرا فكرت را، ذهنت را، حواست را، و همه را آوردی كه آیا این چیست؟ كیست؟ فلان است و فلان است و عادل است و مسلم است و شد، خیلی خب حالا اللَه اكبر تو الآن داری نماز برای این می‌خوانی، توجه كردید؟ دقت‌

 كنید.

 الآن دیگر نماز برای خدا نیست! نماز برای این است، چرا؟ چون ذهنت راحت شد، خیالت راحت شد، از نظر این همه چیز درست شد، پس حالا اللَه اكبر گفتن ایراد ندارد. این نماز برای این است، ملائكه می‌گویند ما این نماز را بالا نمی‌بریم، این نماز دو سانت هم نمی‌آید بالا، حالا ما بخواهیم اوه به عرش خدا ببریم؟ به اندازه دو سانت هم این نمازت قیمت ندارد.

 لذا وقتی از این نظر نگاه می‌كنیم، وقتی بزرگان می‌گویند می‌بینید یك شخصی ایستاده و مردم دارند [صف می بندند] دیگر لازم نیست نگاه بكنید بروید ببندید، شما به خدا توجه كنید، نه به این شخصی كه، فقط به عنوان یك وسیله، به عنوان یك آلت و واسطه برای تصحیح ظاهری نماز است. نماز جماعت است دیگر همین، به عنوان یك واسطه، این نماز را اگر خواندی آن‌وقت می‌بینی آهان یك چیزی شد، هان مثل این كه یك خبرهایی می‌خواهد بشود.

 مثل این‌كه یك قضایایی مثل می‌خواهد اتفاق بیفتد! یك مطالبی می‌خواهد انجام بشود! توجه كردید؟ در مسأله تغذیه هم همین است، نباید انسان فكرش را بیاورد روی این‌كه حالا این كه می‌خورد چیست؟ آن‌كه می‌خورد چیست؟، این فلان، همین قدر كه ببیند یك چیزی است كه برایش مفید است، بسم اللَه. سم نباشد حالا هر چه می‌خواهد باشد دیگر. آنجور باشد، اینجور باشد، از كجا آمده، فلان، نمی‌دانم به چه كیفیت و اینها [توقف در جزئیات است‌].

 البته بزرگان تاكید داشتند نسبت به بعضی چیزها، نسبت به غذای بیرون، نسبت به غذا داخل، نسبت به كیفیت، این‌ها مطالبی هست كه البته می‌خواستم بنده امشب به آن‌ها بپردازم، ولی خب دیگر مطالبی مهمی بود كه پیش آمد و صحبت مسیرش تغییر پیدا كرد، یك همچنین مطالبی هست، إن شاءاللَه حالا در جلسات بعد و نسبت به این‌ها صحبت می‌كنیم، مطالبی كه ائمه فرمودند راجع به غذا و همین طور دقت این‌ها همه به جای خود محفوظ، ولی صحبت در این است كه میزانش چقدر است؟ میزان برای دقت در این مسائل چقدر است؟ به عنوان یك واسطه و وسیله باید به این‌ها نگاه كرد؟ یا اینكه اصل حقیقت و راه عبارت از این‌كه چه لقمه‌ای درمی‌آوری و همین والسلام، هیچی دیگر نیست. این غلط است، كه حتماً در فلان جا باشد به چه قسم، به چه كیفیت باشد.

 من نمی دانم در جلسه چندم عرض كردم، ما یك جا رفته بودیم، دعوت كرده بودند ما را در قم، وقتی غذا آورده بودند، گفت: آقا با خاطر جمع شما این غذا را بخورید ما این مرغ‌ها را می‌گیریم خودمان در این‌جا می‌آوریم ذبح می‌كنند و تحقیقاً این ذبح، همچین ح را هم قشنگ از ته حلق كه هیچی یك خرده پایینتر می‌گفت این ذبحش كاملًا ذبح شرعی است و هیچ شبهه‌ای در این قضیه نیست.

 تمام فكرش این است كه این مرغی كه حالا بیرون است، توی مغازه فلان، آیا این ذبح شرعی شده، نشده، آقا سوق مسلمین است دیگر، بازار مسلمین است، همه دارند می‌گیرند، این آمدن و به این مسائل‌

 پرداختن این فكر را می‌آورد، ذهن را می‌آورد، آن‌وقت انسان كه می‌خواهد یك مطلبی را یك خرده از سطح فكر بالا بگیرد می‌بینی جبهه گرفت، این به خاطر این‌كه گیر كرده، جبهه گرفت. این دیگر نمی‌تواند بكشد، چون در این ذبح و چهار تا رگ و بسم اللَه مانده، بالاتر از این نیامده، بالاتر از این نیامده، نتوانسته بیاید بالا، نتوانسته این قضیه را رد كند.

 آقاجان وقتی كه می‌گویند بازار مسلمین، این بازار مسلمین است دیگر برو بگیر دیگر، از قصابی برو گوشت بخر، بعد هم خب بسم اللَه هم می‌گویند، خب فلان هم می‌گویند خب تمام شد و رفت، می گوید نخیر بنده خودم باید بروم در خود آن جایی كه این چیزها را، خودم به چشمم ببینم، به گوشم، این چیست؟ همین است، این گیر افتادن انسان به جای حركت و پرواز نسبت به آن افق، بیاید در این مظاهر و در این ظواهر خودش را گیر بیندازد.

 خب ان شاءاللَه كه رفقا ما را به همین مقدار عرض می‌شود كه عفو می‌فرمایند و ترخیص می‌كنند چون دیگر هم وقت و هم دیگر بیش از این حال خود بنده اجازه نمی‌دهد. إن شاءاللَه در جلسه بعد راجع به مسائل و مطالبی دیگری كه از بزرگان به دست رسیده و شنیدیم إن شاءاللَه عرض خواهیم كرد.

 اللَهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد